



Schid Tlemcani; and William W. Hansen.  
**Development and the State in Post-Colonial Algeria**  
*Journal of Asian and African Studies*  
 XXIV, 1-2 (1989), pp. 114-133.

## توسعه و دولت در الجزایر پس از استقلال

مترجم: عبدالمحمد کاظمی پور

چکیده: این مقاله به تحلیل نقش بوروکراسی الجزایر در توسعه کشور می‌پردازد. در این مقاله نشان داده می‌شود که دولت الجزایر مالک وسایل مهم تولید بوده و از دیوانسالاری برای پیاده کردن مدل دولتی توسعه خود استفاده کرده است. در انجام این کار، بر توسعه صنعت سنگین و استفاده از تکنولوژی پیشرفته‌تر موجود برای ارتقای آن تأکید شده است. امید می‌رفت که از طریق این مدل توسعه و با کمک یک دیوانسالاری ماهر و آموزش دیده، رشد سریع صنعتی، ساختار اقتصادی - اجتماعی کشور را چنان متحول سازد که بتواند نیروی کار توده‌های دهقانی را جذب کرده، و به الجزایر امکان دهد که هر چه خود می‌خواهد، تولید کند. با این حال، این مدل از ایجاد شغل برای بخش بزرگی از جمعیت کشور عاجز ماند، به اتکای شدید بر سرمایه خارجی منجر شد، و گروه‌های بزرگی از بیگاران و کم‌گاران را پدید آورده برای مدت دو دهه که قیمت بالای نفت رابطه میان دیوانسالاری و توسعه را شکل می‌داد، این مسائل مجال بروز نیافتند. در دهه ۱۹۸۰ که قیمت نفت بشدت کاهش یافت، این مسائل موجب ناآرامی و پریشانی اوضاع در کشور شد و از لحاظ اقتصادی بحرانی را پدید آورد که دولت و دیوانسالاری الجزایر برای مهار کردن آن همچنان در تلاشند.

### ۱. مقدمه: برخی ملاحظات نظری

طی بیش از سی سال گذشته، رادیکالها درگیر گسترش یک نظریه جامع در باره دولت، در شکلهای مختلف آن، بوده‌اند: دولت کاپیتالیستی، دولت سوسیالیستی (کمونیستی)، و دولت پس از استعمار. ما در اینجا با دو نوع اول کاری نداریم، مگر برای مقایسه‌های گهگاه میان دولتهای پس از استعمار و دولتهای اروپای شرقی که آنها نیز تحت سیطره طبقات دیوانسالار استثمارگر و دارای امتیاز بوده‌اند. این تحلیلگران، در مورد دولت پس از استعمار به توضیح این مسئله علاقه‌مند بوده‌اند که چرا در تحول اجتماعی، این طبقه دولتی دیوانسالار، در قیاس با یک بورژوازی کارآفرین بومی، نقش کانونی‌تر ایفا کرده‌اند. الجزایر جامعه‌ای است که در آن، دولت، که تحت تسلط یک طبقه دیوانسالار سیاسی قرار دارد، مالک وسایل مهم تولید بوده و هملاً "همه" سرمایه‌گذاران تولیدی را، که بخش عمده آن صرف صنعتی شدن وابسته و سریع کشور شده است، کنترل و تعیین می‌کند.

گزیده مسائل اقتصادی - اجتماعی، شماره ۹۷ و ۹۸، اسفند ۱۳۶۸

اولین نویسنده‌ای که در مورد دولت پس از استعمار نظریه صریحی را مطرح کرد، حمزه علوی بود<sup>۱</sup>. به‌طور خلاصه علوی ماهیت این نوع صورت‌بندی اجتماعی را به تغییرات ساختاری استعمارآورده و نهادهای روبنایی ناشی از آنها نسبت می‌دهد. پس از آن، این ماهیت تحت تأثیر صف‌بندی مجدد و اساسی نیروهای طبقاتی پس از استقلال - سرمایه خارجی، بورژوازی فعال بومی (ملی)، و طبقات زمیندار - قرار می‌گیرد. به هر حال، بورژوازی بومی "ضعیف و توسعه نیافته" است و لذا قادر نیست که دستگاه دولتی استعماری به جای مانده را "فرمانبردار" خود سازد. سه طبقه استعمارگر پس از استقلال اکنون با هم رقابت دارند، اما منافعیشان دیگر آشتی‌ناپذیر نیست. به این ترتیب، یک دسته نخبگان دیوانسالار - نظامی دولت را متهم به وساطت در میان این خواسته‌های "متعارض"، اما نه "متضاد"، می‌کند. دولت "یک نقش نسبتاً خودمختار پیدا کرده و ابزار دست هیچ‌یک از این طبقات نیست"<sup>۲</sup>.

بخش عمده بحث علوی در مورد الجزایر صدق می‌کند. با این حال، مسائل چندی وجود دارد که به دستگاه بسیار توسعه یافته مربوط می‌شود: دیوانسالاری، الیگارشی نظامی، خودمختاری نسبی، ائتلاف، طبقه مسلط، و غیره. بنا به نظر علوی و دیگر نویسندگان در باره دولت پس از استعمار، دیوانسالاری طبقه جدیدی را تشکیل نمی‌دهد و صرفاً "واسطه" بین طبقات موجود است.<sup>۳</sup> ادعای ما این است که در الجزایر، بورژوازی دیوانسالار دولتی خود به یک طبقه تبدیل شده است.<sup>۴</sup> این طبقه جدید فرایند کار و توزیع ارزش اضافی را سازمان می‌دهد؛ ماهیت سرمایه‌گذاری و فرایند انباشت سرمایه را تعیین و کنترل می‌کند؛ از طریق گماردن اقوام و خویشان به سمت‌های مختلف، فساد اداری و نیز کنترل دسترسی به سرمایه فرهنگی نظیر آموزش عالی و فراگیری مهارت‌های فنی، خود را تکثیر می‌کند. این وظیفه کامل تنها بدین سبب می‌تواند انجام شود که دیوانسالاری دولتی رانت نفت و سایر منابع گانی را انحصاری کرده و به خود اختصاص داده است.

هیچ بخشی از بازتولید زندگی اجتماعی نیست که دولت، مستقیم یا غیرمستقیم، در آن دخالت نکند. دولت همچون قانونگذار، سرمایه‌گذار، برنامه‌ریز، واردکننده، صادرکننده، مدیر، مالک، قاضی و افسر پلیس عمل می‌کند. در جامعه الجزایر پس از استعمار، دولت - و طبقه دیوانسالاری که "مالک" آن است - همه چیز است. در جهان عرب، "جامعه سیاسی"، به معنایی که گرامشی مراد می‌کند - بر "جامعه مدنی" که هنوز در مرحله جنینی است، تسلط دارد.

## ۲. مراحل تاریخی تشکیل دولت

برای درک ریشه‌های دولت کنونی الجزایر، مفید است که نگاه کوتاهی به تاریخ این کشور بپردازیم و ببینیم که این تاریخ چگونه به شکل‌گیری ساختارهای سیاسی کمک کرده است. در تاریخ الجزایر می‌توان چهار مرحله برای شکل‌گیری دولت قائل شد:

(۱) تحت سیطره حکومت عثمانی (۱۵۱۹ تا ۱۸۳۰)، الجزایر دارای یک دولت "نیمه فئودالی" بود. مشخصه دولت و جامعه، زور نظامی بود. دیوانسالاری عثمانی به غارت اقتصادی بیشتر انسی

داشت تا به اصل غربی سودآوری؛ یعنی، این دیوانسالاری به وسیله آنچه که وهر "روح سرمایه‌داری" می‌نامید، هدایت نمی‌شد.

۲) حکومت استعماری فرانسه (۱۸۳۰ تا ۱۹۶۲) نظم قبلی را عمیقاً "به هم زد ولی به جای ارائه منافع پنداشته، انقلاب بورژوازی، یک رژیم مستبد نظامی - دیوانسالارانه بنانهاد که پیامد آن، توسعه‌های بسیار ناموزون، تحریف شده و وابسته بود که به صورتی نظام یافته و گسترده از کل توده‌های دهقانی و کارگری سلب مالکیت می‌کرد.<sup>۵</sup>

۳) مرحله سوم شاهد ظهور یک "خرده بورژوازی" الجزایری در آغاز قرن بیستم بود. این قشر روشنفکر که از دسترسی کامل به فرایند انباشت محروم بود، به طور فزاینده‌ای ملی‌گرا و ضد استعمار شد و در همین حال هدایت جنبش مخالف را - که نهایتاً "جبهه آزادیبخش ملی (Front de la Liberation National=FLN)" شد - به عهده گرفت. اگرچه در آغاز مبارزه، این رهبری روشنفکرانه، دهقانان، و طبقه کوچک ولی در حال رشد کارگر، دشمن استعماری مشترکی داشتند. اما منافع آنان در نهایت با هم متفاوت بود؛ هدف روشنفکران، بنای یک حکومت متمرکز و قوی، و هدف دهقانان و طبقه کارگر، اصلاحات ارضی، ایجاد واحدهای اقتصادی تعاونی و برقراری عدالت در توزیع درآمد بود.

۴) چهارمین مرحله شاهد این بود که رهبری ملی‌گرا کنترل قدرت را طی دوره پس از استعمار به دست گرفت. مشخصه این دوره، تبدیل سریع قشر نخبگان نظامی دیوانسالار، به یک طبقه جدید بود. این طبقه جدید دولتی، که به لحاظ سیاسی از خلال یک جنگ شدید سازمان یافته بود، دستگاه به جای مانده از استعمار را "تعمیر" کرد اما آن را به طور بنیادی تغییر نداد. بدین طریق، سدهایی که پیش از این مانع رهایی سیاسی و اقتصادی آن بود، از بین رفت و دولت خود به وسیله انباشت سرمایه تبدیل شد.

### ۳. مردم‌گرایی انقلابی و گذر به قدرت دولتی

دوره بلافاصله پس از جنگ استقلال مقطعی بود که در آن، بورژوازی دولتی نخواست درضعیفترین وضعیت خود بود. از شادی پیروزی بر استعمار فرانسه، تمام مردم الجزایر بشدت به هیجان آمده بودند توده‌های مردم شعارهای انقلابی دوران جنگ - نظیر سوسیالیسم، برابری، آزادی، پیشرفت، موفقیت و حکومت کارگران - را به درجات زیادی پذیرفته بودند. در همان زمان نخبگان سیاسی به دلیل درگیریهای داخلی دچار تفرقه شده بودند.

استقلال، خروج انبوه ساکنان اروپایی را به همراه آورد. اگرچه در "موافقتنامه ایویان" (Evian Agreement) غرامت باصطلاح "عادلانه‌ای" برای آنان در نظر گرفته شد، اما بسیاری از آنان اتومبیلها، ویلاها، کافه‌ها، زمین، کسب‌وکار و کارخانه‌های خود را با قیمت‌های بسیار پایینی

فروختند. سایرین اموال خود را رها کردند و وحشترده به اروپا گریختند و منتظر ماندند که پس از بازگشت ثبات سیاسی، برگردند. بعضی از ثروتمندان الجزایری به دنبال دسته<sup>۶</sup> اخیر به اروپا آمدند تا در میان آنها به جستجوی کسانی بپردازند که مایل به فروش مزارع، کسب و کار، و کارخانه‌های خود به آنان بودند. با این طفره زدن از شناسایی حقوق مالکیت، بورژوازی الجزایر رهسپار گرفتن جای استعمار فرانسه شد.<sup>۶</sup> اعضای برجسته<sup>۶</sup> دستگاه دولتی نیز به صورت فردی برای تصاحب اموال رها شده هجوم می‌آوردند. در تمام این موارد، این الجزایریهای ثروتمند و دارای ارتباطات قومی بودند که توانستند از فرار ساکنان اروپایی سود ببرند.

به هر حال، توده‌ها نیز به این "فرصت انقلابی" پاسخ گفته و به طور خودجوش، اشغال دسته‌جمعی برخی از زمینها و کارخانه‌های رها شده را آغاز کردند. (اتحادیه عمومی کارگران الجزایری Union Général des Travailleurs Algeriens=UGTA) از این اشغال حمایت کرده و کمک کرد تا کمیته‌های خودگردانی تشکیل شود. نتیجه<sup>۶</sup> این امر اشغال در حدود ۱/۲ میلیون هکتار زمینهای حاصلخیز و ۱۰۰۰ واحد صنعتی و تجاری بود. این اقوام خودجوش توده‌های برای اندیشه<sup>۶</sup> نخبگان دیوانسالار دولتی مبنی بر اینکه انجام انقلاب از بالا و تحت کنترل کامل دولت باشد، تهدیدی بنیانی به شمار می‌آمد. این الیگارشی جدید در تلاش برای تحکیم قدرت خود با یک دوراهی مواجه شد: نهادی کردن این خودگردانی و اشغال جمعی خودجوش، یا مقابله<sup>۶</sup> مستقیم با توده‌ها و اعمال قدرت. راه حل دوم، به دلیل ضعف نسبی طبقه<sup>۶</sup> دولتی و استوار نبودن قدرت آن در آن زمان، غیرممکن بود. پیامد این وضعیت "منشورهای مارس" (March Decrees) در ۱۹۶۳ بود که در آن خودگردانی قانونی شناخته شد اما بتدریج تحت قیمومیت یک دیوانسالاری دولتی محافظه‌کار قرار گرفت که شروع به غیر-رادیکالی کردن کل جنبش کرد. با نگاه به گذشته، به وضوح روشن می‌شود که این دوره<sup>۶</sup> حرکت خودجوش توده‌ای، دوره‌ای حقیقتاً "انقلابی" بود، و نیز به نظر می‌رسد که اجتناب از درهم شکسته شدن آن عملاً ناممکن می‌بود. نیروهای خارجی و داخلی که در مقابل آن صف کشیده بودند، آن قدر نیرومند بودند که غیرقابل مقاومت به نظر برسند. ناپختگی سیاسی، فرهنگی، و تشکیلاتی توده‌های اشغال‌کننده نیز به این نیروها کمک می‌کرد.

آنهايي که از یک نمونه<sup>۶</sup> متمرکز و دیوانسالارانه<sup>۶</sup> خودگردانی حمایت می‌کردند، مدعی بودند که این واحدهای تولیدی ضعیفتر از آن هستند که بتنهايي موفق شوند و در نتیجه، نیازمند آنند که به برنامه<sup>۶</sup> تولید ملی ملحق گردند و در موارد لازم، از جنبه‌های مدیریتی راهنمایی و هدایت شوند. یک دوره<sup>۶</sup> انتقالی نیز باید طی شود که در آن، هم دولت انقلابی و هم پدیده<sup>۶</sup> خودگردانی قدرت خود را استوار کنند. سازمان دولتی که بدین منظور در بخش کشاورزی ایجاد شد، "اداره<sup>۶</sup> ملی اصلاحات ارضی" بود. این اداره به مثابه واسطه‌ای بیطرف میان واحدهای تولیدی خودگردان و دولت تلقی می‌شد. در واقع این اداره صرفاً "تلفیقی از چندین نهاد استعماری به جای مانده بود که در گذشته توده‌ها را سرکوب کرده بود. توجه نظری آن نیز این بود که اداره مذکور تلاش می‌کند تا "بین گرایش آنارشستی طرفدار کارگران از پایین، و جریان طرفدار دولت، دیوانسالارانه، و متمرکزکننده از بالا، حد وسط درستی پیدا

کند".<sup>۷</sup> به اداره یاد شده، در مقابل کمیته‌های خودگردان چنان اقتداری داده شده بود که نامشان را از معنا تهی می‌کرد. مسئولیت فروش در داخل و نیز در بازارهای جهانی به نهادهای دولتی که بخشی از "اداره" ملی اصلاحات ارضی بودند، داده شده بود. محاسبه معاملات و توزیع بذر توسط آنان انجام می‌شد. بیشتر دیوانسالاران رده متوسط این نهادها، قبلاً در استخدام دولت استعماری بودند و در همان سمتها، کار می‌کردند. دادن وامهای کوتاه و درازمدت به بخش خودگردان را نیز دولت کنترل می‌کرد که این امر توان مستقل ماندن را از آنها می‌گرفت. سرانجام، واحدهای ایمن اداره و "جبهه" آزادیبخش ملی، انتخابات را به نحوی سازمان دادند که کنترل کمیته‌های رهبری خودگردانی محلی را به دست بگیرند.

برای تسلط یافتن بر شوراهای کارخانه‌ها نیز از سازوکار مشابهی استفاده شد. به بهانه افزایش کارایی، بازده و سودآوری، بسیاری از کمیته‌های محلی منحل شد. با پایان سال ۱۹۶۳، کمیته‌های خودگردانی صنعتی، صنعتگری و معادن زیرکنترل وزارت اقتصاد قرار گرفتند.

#### ۴. دولت دیوانسالارانه: تحکیم قدرت و مشی توسعه

در زمان کودتای ۱۹۶۵ هواری بومدین، فرایند درآوردن توده‌ها از حالت بسیج، و نیز فرایند تحکیم قدرت بورژوازی دیوانسالار تا حدود زیادی کامل شده بود. این مسئله طبقه دولتی جدید را قادر ساخت تا اعمال کامل مدل دولتی انباشت سرمایه خود را آغاز کند.

خاستگاه توسعه‌های اعمال شده تا حدود زیادی، اروپای غربی بود.<sup>۸</sup> به‌طور خلاصه، این سیاست توسعه بر صنعت سنگین با استفاده از پیشرفته‌ترین تکنولوژی موجود، تأکید می‌کرد. سرمایه‌گذارانها می‌بایست روی "صنایع در حال صنعتی شدن" متمرکز می‌بود. یعنی صنایعی که می‌بایست در آینده به مثابه "قطبهای رشد" عمل می‌کرد و رشد صنعتی ثانوی و ثالثی را به دنبال می‌آورد. در الجزایر، این قطبهای صنعت سنگین قرار بود ابتدا هیدروکربنها و ذوب فلز باشد که از طریق آنها صنایع شیمیایی، ابزارهای ماشینی، مصالح ساختمانی و الکترونیک توسعه می‌یافتند.

برطبق این مدل توسعه، تا اوایل دهه ۱۹۸۰، رشد سریع صنعتی می‌بایست ساختار اجتماعی - اقتصادی را چنان متحول می‌ساخت که قادر به جذب نیروی کار توده دهقانی می‌شد و می‌توانست هر آنچه که خود الجزایر می‌خواست، تولید کند. البته، این مدل به مدلی شباهت دارد که در اتحاد شوروی، هم در زمان لنین که شیفته یک "تایلوریزم"<sup>۹</sup> دولتی نیز شده بود، و هم در زمان استالین که در دهه ۱۹۳۰ این مدل را به انجام رساند، دنبال شد. اگرچه ممکن است تجربه شوروی موجب رشد سریع صنعتی شده باشد، اما سوسیالیسم، یعنی هدفی را که طبقه کارگر شوروی در جریان انقلاب اکتبر برای آن مبارزه می‌کرد نتوانست ایجاد کند.

در مدل الجزایر چنین ادعا می‌شد که گسترش بازار محلی مستلزم افزایش ملموس محصول ناخالص

ملی است که آن هم تنها از طریق افزایش چشمگیر بازده نیروی کار دست یافتنی است. برای عملی شدن این هدف، به پیچیده‌ترین تکنولوژیها احتیاج بود. صنایع "صنعتی کننده" - یا باصطلاح، لکوموتیوهای اقتصادی - خواهند توانست مایحتاج ضروری بخش کشاورزی را به حد کافی تأمین کنند تا این بخش بتواند تولید خود را افزایش دهد. در آن هنگام، رشد صنعت و کشاورزی، غذا و کالاهای مصرفی برای انبوه جمعیت و نیز کالاهای سرمایه‌ای مورد نیاز کشور را تأمین خواهد کرد. براساس این باور که طبقات زمیندار روستاها جلوی "انقلاب فنی" خواهند ایستاد، یک اصلاحات ارضی فراگیر ضروری می‌نمود. پیشفرض اساسی این است که تمرکز قدرت و استبداد، شرط لازم برای توسعه روستایی است.

به‌طور خلاصه: صنعت سنگین به لحاظ فنی پیشرفته باید بر اشتغال، مصرف، خانه‌سازی و توسعه اقتصادی اولویت یابد چرا که همه اینها بدان وابسته‌اند. در نظریه مدرنیزاسیون غربی (و شرقی)، میان رشد اقتصادی و مشارکت سیاسی تضادی وجود دارد. <sup>۱۰</sup> نخبگان سیاسی هیچ راهی ندارند جز آن که رشد سریع اقتصادی را ترغیب کنند، ولو اینکه به‌زیان عدالت اجتماعی - اقتصادی و مشارکت سیاسی طی دوره انباشت اولیه سرمایه و جهش اقتصادی تمام شود.

به هر حال، یکی از مسائل اصلی این مدل این است که از ایجاد شغل برای بخش عمده جمعیت عاجز می‌ماند. همچنین، این مدل در جهت منافع طبقات متوسط شهری و کارگران ماهر است و به همراه خود جمعیت‌های انبوه بیکار و کم‌کار را ایجاد خواهد کرد. (با یک نگاه به الجزیره نوین، می‌توان تعداد زیادی جوانان بیکار را که در گوشه و کنار خیابانها ایستاده‌اند، مشاهده کرد). حامیان این مدل توسعه، تکنولوژی پیشرفته را به لحاظ سیاسی و اجتماعی بیطرف می‌دانند. حال آنکه برعکس این تصور، این تکنولوژی پیشرفته، حامل ارزشها و اقدامات جوامعی است که از آنها ریشه گرفته است، و روابط ساختاری مشابهی را نیز به همراه خواهد آورد: یعنی یک فرایند کاری اساساً سرمایه‌دارانه و از خود بیگانه. در واقع، نمی‌توان مطمئن بود که در الجزایر، حتی یک برنامه دولتی دارای ارتباط و انسجام منطقی وجود داشته باشد. نه فقط بخشهای معطوف به خارج سهم عمده سرمایه‌گذاریهای برنامه‌ریزی شده را به خود اختصاص داده‌اند - که انتظار آن هم می‌رفت - بلکه سرمایه‌گذاریهایی که عملاً در این بخشها انجام شده، عموماً از مقادیر برنامه‌ریزی شده فراتر رفته‌است. مثلاً، در سه برنامه اول (از ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۸)، عملکرد سرمایه‌گذاری در بخش نفت، هر بار مقادیر قابل توجهی فراتر از مقدار تعیین شده بود، حال آنکه در همان زمان، سرمایه‌گذاری بخشهای معطوف به داخل مانند کشاورزی و بخشهای زیربنایی که سود آنها به تعداد زیادی از خود الجزایریان می‌رسد، غالباً به‌طور چشمگیری کمتر از مقدار تعیین شده بود. <sup>۱۱</sup>

تا اینجا، ما فقط در مورد فرایند انباشتی سخن گفته‌ایم که توسط واحدهای اقتصادی بزرگ دولتی، که بخشهای اصلی اقتصاد سیاسی الجزایرند، صورت پذیرفته است. اما بخش خصوصی نیز - که با بخش دولتی شدیداً آمیخته است - کم‌اهمیت نیست و روبه‌رشد بوده است. اگرچه مالکیت خصوصی وسایل تولید هرگز نه در برنامه "مارکسیستی" تریپولی، محکوم شد و نه در منشور الجزیره، اما قانون اساسی

۱۹۷۶ به بعضی شکلهای سرمایه خصوصی که با "سوسیالیسم الجزایری" سازگار باشند، اشاره دارد. ۱۲  
به هر حال، در مورد بخش خصوصی، اطلاعات قابل اتکا ناچیز است، و این کمبود ما را به تأمل در مورد  
رابطه میان بخش خصوصی و بورژوازی دولتی وا می‌دارد. بسیاری از شرکتهای خصوصی عملاً "تحت  
مالکیت اعضای بورژوازی دولتی هستند، گویانکه قانوناً به خانواده‌ها و دوستان آنها تعلق دارند.  
سرمایه کوچک مقیاس خصوصی در زمینه‌های زیر فعال است: تولید فلز و تغییر شکل آن، صنایع شیمیایی  
و پلاستیکی، صنایع غذایی، نساجی و پوشاک، صنایع چرم و کفش‌سازی، صنایع چوب و کاغذ و ساختمان-  
سازی. در الجزایر، با اشتباه گرفتن رویدادهای بخشی با روابط تولید، این فعالیتها را سرمایه خصوصی  
"غیراستثماری" نام داده‌اند. تمرکز بخش خصوصی بر روی محصولات مصرفی است و با استفاده از نهادهای  
خریداری شده از بخش دولتی، متوجه تحصیل ارزش اضافی در کوتاه مدت است.

این مسلم است که بخش خصوصی بسرعت در حال رشد بوده و روزبه‌روز جایگاه مهمتری را در حیات  
الجزایر به خود اختصاص داده است. در سرشماری ۱۹۷۷ روشن شد که بخش خصوصی ۵۲/۶ درصد شاغلان  
بخش ساختمان، ۴۵/۳ درصد شاغلان صنایع شیمیایی و پلاستیک‌سازی، و ۳۵ درصد شاغلان صنایع چوب  
را در خود جای داده است. در سال ۱۹۸۲، این بخش ۴۰ درصد شاغلان در صنایع حمل و نقل، ۷۰  
درصد شاغلان در کشاورزی، و ۷۵ درصد کل اشتغال موجود در بازرگانی را به خود اختصاص می‌داد.  
در سال ۱۹۸۳، بیش از یک سوم نیروی کار کشور در استخدام بخش خصوصی بودند. یک گزارش تهیه  
شده توسط سفارت آمریکا در الجزیره در سال ۱۹۸۲ گویای وجود ۳۱۵۰۰۰ واحد اقتصادی خصوصی  
بود. ۱۵ روشن است که بخش عمده اینها واحدهای کوچک هستند، اما بخش قابل ملاحظه‌ای از تولیدات  
آنها کالاهای نسبتاً "لوکسی به‌منظر می‌رسند (قالی، مبلمان، ساختن ویلاهای شخصی، و غیره) که برای  
یک قشر اجتماعی خاص تولید شده‌اند.

همان‌طور که پیش از این ذکر شد، تولید بخش خصوصی بر فعالیتهای مربوط به تولید کالاهای نهایی  
تمرکز دارد که نهادهای خود را از بخش دولتی بر سرمایه تهیه می‌کند. نهادهای به دست آمده از این  
صنایع دولتی با قیمت نازل در اختیار بخش خصوصی قرار می‌گیرند که آنها را تغییر می‌دهد و سپس  
در بازار بی حساب و کتاب محلی، که تقریباً به‌طور کامل تحت کنترل بخش خصوصی است، آنها را به  
ارزش تبدیل می‌نماید. غالباً این نهادهای با بهایی کمتر از هزینه تمام شده، به بخش خصوصی منتقل  
می‌شوند و این بدان معناست که منافع به دست آمده در بخش خصوصی، محصول فرعی ارزشگاهی در  
بخش عمومی است. ۱۶ از این گذشته، به واسطه دستمزدهای پایین‌تر و شرایط بد کار، استثمار مضاعفی  
نیز در نیروی کار بخش خصوصی، وجود دارد. ۱۷

اگرچه از همان آغاز مسئله اصلاحات ارضی جزء لاینفک بحثهای ملی بوده است، اما در جریان جنگ  
و در دهساله اول پس از استقلال، عملاً هیچ بازتوزیعی صورت نگرفته است. از دیدگاه بورژوازی دولتی،  
برای آنچه که نهایتاً انجام گرفت می‌توان دو هدف قایل شد: یکی، این حرکت تلاشی بود برای  
خنثی سازی سیاسی دهقانان به مثابه یک منبع مخالفت؛ و دوم، به کار گرفتن آنها به مثابه متحدانی

در مبارزه دیوانسالاری علیه بورژوازی ارضی و زمینداران فراری. به لحاظ اقتصادی، هدف آن حرکت، ادغام کاملتر اقتصاد روستایی در بازار ملی بود، بمنحوی که بتواند تا حدودی به تأمین مالی فرایند شهری انباشت سرمایه کمک کند.

بهرغم سخن سراییهای سوسیالیستی که منشور انقلاب ارضی<sup>۱۸</sup> را احاطه کرده بود، اصلاحات ارضی سال ۱۹۷۱ اساساً "به مثابه سازوکاری برای سرازیر کردن ارزش اضافی از مناطق روستایی به مناطق شهری عمل کرد. اگرچه سازوکارهایی نیز برای مشارکت دهقانان در ساختارهای نهادی مختلف اصلاحات ارضی ایجاد شد، اما اینها عمدتاً "به عنوان یک نمای خارجی باقی ماندند".<sup>۱۹</sup> همانند تقریباً همه ساختارهای نهادی دیگر موجود در الجزایر، عملاً "تمام جنبه‌های این نهادها را نیز دستگاه دولتی دیوانسالار و متمرکز کشور کنترل می‌کرد. زمینهایی که برای انقلاب ارضی در نظر گرفته شد، نسبتاً نامرغوب بود و بهره‌برداران تعیین شده، یعنی دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، هیچ نقشی در تقسیم و تخصیص آنها نداشتند. رهبری اداری تعاونیها، نه منتخب اعضا، بلکه منصوب دولت مرکزی بود.

در دوره ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۴، قانون ارضی جدیدی به اجرا درآمد که هدف آن، در اصل، بازسازی بخش کشاورزی دولتی بود. واحدهای خودگردان و تعاونیهای مولود "انقلاب ارضی" تحت عنوان قلمرو کشاورزی سوسیالیستی (Domaines Agricoles Socialistes=DAS) یکی شدند و ۳۳۶۴ واحد از این مراکز ایجاد شد. زمینهای باقی مانده نیز از وضعیت ملی شده درآمد و در میان مالکان منفرد توزیع گشت.<sup>۲۰</sup>

در دسامبر ۱۹۸۷، قانون دیگری مطرح شد، که هدف آن انحلال واحدهای قبلی و تبدیل آنها به واحدهای بهره‌برداری جمعی کشاورزی (Exploitations Agricoles Collectives=EAC) بود. تا اواسط آوریل ۱۹۸۸، مجموعاً ۱۲۱۰۸ واحد بهره‌برداری جمعی کشاورزی ایجاد شده بود که هر یک از آنها شامل هفت نفر بود.<sup>۲۱</sup> علاوه بر آن، ۱۴۶۲ واحد تکنفره مالکیت خصوصی نیز ایجاد شد. در آینده نزدیک، وقتی قانون ۱۹۸۷ به طور کامل به اجرا درآید، تعداد زمینداران خصوصی بشدت افزایش خواهد یافت. نیازی به ذکر این نکته نیست که بیشتر این اموال فردی در اختیار اعضای طبقه حاکم دولتی است و همچنان خواهد بود.

##### ۵. الجزایر و اقتصاد جهانی

در گذشته، هم در شرق و هم در غرب، الجزایر غالباً به عنوان یک کشور عربی "رادیکال" شناخته شده است. استراتژی توسعه الجزایر طی مدت یک ربع قرن این کشور را به یک نمونه برجسته از چیزی تبدیل کرد که در شوروی و بلوک شرق، تحت عنوان "راه رشد غیر سرمایه‌داری"<sup>۲۲</sup> بدان اشاره می‌شد. با این حال، صرف نظر از لفاظیهای سوسیالیستی رادیکال، تاریخ الجزایر پس از استقلال شاهد تعمیق مستمر روابط این کشور با سرمایه‌داری جهانی و تسلط فزاینده آن بر الجزایر بوده است.



پشتوانه مالی توسعه الجزایر را تا حدود زیادی سرمایه جهانی تأمین کرده است. وام گرفتن از بازارهای بین‌المللی سرمایه و سایر طرحهای توسعه صنعتی یک رویداد موردی نبوده است، بلکه در واقع، جز لاینفک شیوه‌ای شده است که دولت الجزایر منابع مالی لازم برای کل اقدامات خود را با آن تأمین می‌کند. شرکتهای چندملیتی هر سال خیلی بیشتر از مقداری که در کشورهای جهان سوم سرمایه‌گذاری می‌کنند، از این کشورها سود به دست می‌آورند و با این کار موجب "فرار سرمایه" در این کشورها می‌شوند؛ مثلاً، منبع تأمین مالی برای غالب سرمایه‌گذاریهای جدید این شرکتهای سودهایی است که در خود محل ایجاد می‌شود.

اگرچه بدهی الجزایر در قیاس با کشورهای نظیر مکزیک، برزیل، و آرژانتین ممکن است بسیار کم به نظر برسد، اما این رقم در میان کشورهای عربی جزو بالاترین رقمهاست. صنایع با اصطلاح "صنعتی کننده" (پتروشیمی و ذوب فلزات)، تقریباً به طور کامل، توسط سرمایه جهانی تأمین مالی شده‌اند.<sup>۲۳</sup> اگرچه ممکن است الجزایر همچنان تصویر "رادیکال" خود را در کل جهان حفظ کرده باشد، اما در نیمه دهه هفتاد، بانکداران غربی به شکل دیگری به آن نگاه می‌کردند و این احساس را داشتند که از طریق معامله با یک دولت معتقد به تعاونیها در الجزایر، سودهای سرشاری در این کشور به دست می‌آید.<sup>۲۴</sup>

تششهای موجود در روابط الجزایر با فرانسه در اوایل دهه هفتاد، بر سر مسئله کارگران دورگه فرانسه - الجزایری که در ۱۹۶۵ به فرانسه مهاجرت کرده بودند موجب چرخش اساسی سیاست الجزایر به سوی ایالات متحده شد. شهرهای نفت و گاز به روی شرکتهای آمریکایی گشوده شد و در ۱۹۷۲، قراردادهای مهمی با شرکتهای کشورهای مشترک المنافع، اکسون، گالف و سان اوایل بسته شد.<sup>۲۵</sup> در ۱۹۸۰، ایالات متحده بیش از نصف تمام صادرات نفتی الجزایر را خریداری می‌کرد. این کشور در زمینه تأمین وام و ارائه خدمات مشاوره‌ای مختلف برای الجزایر، نقش مسلطی یافت.

متحد "طبیعی" الجزایر رادیکال، که بنا به نظریه راه رشد غیرسرمایه‌داری می‌بایست اتحاد شوروی و اروپای شرقی باشد، تنها در زمینه معدن و کمکهای نظامی نقش درجه اول را داشت؛ از ۱۹۸۰ به بعد، الجزایر در تلاش بوده تا این اتکای نظامی را کاهش دهد. بنا به یک برآورد، بازار فروش سلاح به الجزایر در نیمه دوم دهه هشتاد، قدرت خریدی معادل ۳ میلیارد دلار داشته است.<sup>۲۶</sup> در پایان دیدار شاذلی بن جدید از آمریکا در آوریل ۱۹۸۵، رونالد ریگان الجزایر را به عنوان یک "کشور دوست" توصیف کرد.

اکثر قراردادهای الجزایر برای تأسیس طرحهای صنعتی و تجهیزات جدید از طریق مناقصه‌هایی بسته شده است که طی آنها شرکتهای مهندسی خارجی مسئولیت انجام طرحها را به عهده گرفته‌اند. در این روابط با شرکتهای خارجی دو پیشفرض تلویحی وجود دارد:

- (۱) توسعه اقتصادی براساس انتقال تکنولوژی، در درازمدت، ارزانتر تمام خواهد شد؛
- (۲) وجود تکنولوژی مطلوب، فرایند توسعه ملی را چنان به حرکت خواهد انداخت که کشور می‌تواند در آینده تکنولوژی خود را خود ایجاد کند. ۲۷

این نظریه توسعه اقتصادی مورد قبول نظریه پردازان سنتی و نیز مدافعان نظم جدید بین‌المللی است. با این حال، وقایع سی سال گذشته بی‌اساس بودن آن را نشان داده است. واقعیت این سالها یک چپاول مالی از جهان سوم در مقابل یک توسعه تحریف شده بوده و الجزایر هم در زمره همین کشورهاست. به طور کلی، شرکت‌های مهندسی در دو مرحله درگیر باصطلاح انتقال تکنولوژی هستند:

- (۱) مطالعات مهندسی در زمینه بازارپایی، میزان سوددهی سرمایه‌گذاریها، و سازگاری تکنولوژیکی؛
- (۲) روابط اجتماعی در محل کار نظیر مدیریت و سازماندهی واحدها، ساختمان، نظارت، و آموزش کارکنان.

در اولین برنامه چهار ساله الجزایر نزدیک به دو سوم تمام واحدهای جدید صنعتی، کارخانه‌های تکمیل شده‌ای بودند که با "فشار یک دگمه" شروع به کار می‌کردند. لذا تصمیم‌گیریهای مربوط به تجهیزات، پروانه‌ها، و روشهای تولید به عهده طرف خارجی قرارداد است. این تکنولوژی جدید بسختی می‌تواند به لحاظ اجتماعی بیطرف باشد، و در درون خود حاوی روابط تولید اساساً سرمایه‌داری، استثمار و از خود بیگانه است. همین حالت در مورد طرحهایی که با همکاری کشورهای اروپای شرقی و همچنین غرب انجام می‌شوند، نیز مصداق دارد. ۲۸

در الجزایر، شوراها کارگری خواهان تعمیم سریع خودگردانی در این کارخانه‌های تکمیل شده بودند اما تکنولوژی وارداتی، حامل روابط قدرت خاص خود بود و ناگزیر می‌خواست طبقه کارگر دچار چند دستگی باشد و خودگردانی و هر تلاش دیگری به منظور ایجاد روابط تولید حقیقتاً "سوسیالیستی، تحت الشعاع قرار گیرد. شرکت‌های مهندسی خارجی و محصولات آنان به پایگاههای سرمایه‌داری بدل شده و از طریق سودهای سرمایه‌گذاری و هزینه‌های بسیار سنگین و مبالغه‌آمیز خدمات مشورتی "کارشناسی" و مدیریتی و غیره سودهای هنگفتی به دست می‌آورند. از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸، سهم کمکهای تکنولوژیکی در کل هزینه این قراردادها به طور متوسط ۳۶/۲ درصد بوده است. ۲۹

اگرچه الجزایر ممکن است در روابط مبادله خارجی طرفهای خود را قدری متنوع کرده باشد، اما در مورد منابعی که از آنها می‌تواند تکنولوژی بخرد، بسیار محدود است. غالباً "یک‌ابتکار تکنولوژیکی بر تمام بازار جهان تسلط می‌یابد و در انحصار چند شرکت معدود باقی می‌ماند. به دلیل نبود یک ظرفیت نهادی در کشورهای جهان سوم برای بازتولید تکنولوژی، مشکلات مربوط به انتقال تکنولوژی تشدید می‌شود. به همین جهت آنها کنترل واقعی چندانی بر مسائل زیر ندارند: (۱) نوع تکنولوژی که وارد می‌شود؛ (۲) انطباق دادن آن با واقعیت‌های ملی؛ (۳) پیوندهای میان تکنولوژی انتخاب شده، هم به لحاظ داخلی و هم بین‌المللی.

در الجزایر، انتقال تکنولوژی شکاف میان طبقه ثروتمند و طبقه کارگر را بیشتر کرده است. یک رهیافت مرتبط و سازگار در مقابل این مسئله، شامل کنترل و ایجاد هماهنگی در انتقال تکنولوژی، و در عین حال، ایجاد و ارتقای یک ظرفیت نهادی در جهان سوم است. با این حال، معلوم نیست که کشورهای پیرامون این اختیار را داشته باشد. با توجه به تقسیم کار بین المللی موجود، ۹۸ درصد تمام پژوهشها و تجهیزات مربوط به توسعه، نیروی انسانی ماهر (حتی اگر منشاء اصلی یا ملیت آنان جهان سوم باشد)، مهارت‌های تشکیلاتی و غیره، که برای تشویق نوآوری ضروری هستند در کشورهای توسعه یافته متمرکزند. از این گذشته، مطلب ذکر شده به مسئله کلی حق امتیاز و انحصار ارتباط پیدا نمی‌کند. در موافقت نامه‌ها و قراردادهای مربوط به پروانه‌ها حقوق امتیازی، محدودیتهای فراوانی منظور شده است که از تولید تکنولوژی مورد نیاز کشورهای جهان سوم توسط خودشان، جلوگیری می‌کنند. ۳۰

در الجزایر، پدیده "دیوانسالاری به قدری قدرتمند شده است که حتی بعضی از چهره‌های برجسته بلوک قدرت دولتی نیز خود را ناگزیر از انتقاد از آن یافته‌اند. منشور ملی جدید صفحات متعددی را به جنبه‌های منفی رخوت دیوانسالاری اختصاص داد. ۳۱ به هر حال، از نقطه نظر بلوک سیاسی مسلط، یک حمله علیه ناکارایی دیوانسالاری تنها از بالا به پایین امکانپذیر است؛ پس آنچه که مورد نیاز است یک "دولت مستحکم و باز هم قویتر" ۳۲ است. البته، این همان چیزی است که خود برای اولین بار پدیده "دیوانسالاری را به وجود آورد.

به رغم شناخت رسمی این مسئله که دیوانسالاری به عنوان عامل محدود کننده توسعه اقتصادی و تحول اجتماعی عمل می‌کند، بلوک قدرت بر این باور است که دیوانسالاری عقلایی - قانونی که در صدد به وجود آوردن آن است، ماهیت دیگری دارد و قادر خواهد بود که بر تدابیر ضد دیوانسالاری نظارت کند:

"وظیفه مقامات در هر سطح، این است که راه‌حلهای مناسبی را جستجو کرده، و به کار ببندند تا نقش ساختارهای اداری، یعنی حمایت از تولید و اداره "ملازم و آرام امور کشور، را بدان بازگردانند. ۳۳"

این یک نمونه "کلاسیک از استخدام روباه برای مواظبت از مرغهای خانگی است. دولت هرگز قصد ندارد به نهادهای واقعا "مستقل و دارای قدرت سیاسی بالفعل اجازه رشد دهد تا بتوانند بر نهادهای دیوانسالاری موجود فشار عمده‌ای در جهت تغییر وارد کنند.

در کشورهای از استعمار رسته، مبارزه ضد دیوانسالاری پدیده‌ای غیر معمولی نیست. و چنین نیست که در کشورهای به لحاظ اقتصادی پیشرفته‌تر وجود نداشته باشد. جیمس کارتر و رونالد ریگان، رؤسای جمهور آمریکا، عمدتا "به خاطر مبارزه علیه دیوانسالاری ملی انتخاب شدند. میخائیل گورباچف، دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی، یک صنعت واقعی را از طریق یک مبارزه ضد دیوانسالاری بنا کرده

است. این پدیده غالباً "روشی برای ایجاد مشروعیت سیاسی از طریق سخن سرایی و به قصد آرام کردن یک جمعیت سرکش بوده است. مقصر نشان دادن دیوانیهایی "بی آبرو" برای مشکلاتی که مردم با آن مواجهند، شکردهی است که از آن خیلی استفاده شده است.

همش از این، در الجزایر، یک موج ظاهری اقدامات ضد دیوانسالاری وجود داشته است که محاکمات وزیر خارجه سابق عبدالعزیز بوتفلیقه و سایر چهره‌های بلند مرتبه به اتهام فساد از آن جمله بوده است. در دولت پس از استعمار، برای این مبارزات ضد دیوانسالاری سه دلیل مرتبط با هم وجود دارد:

(۱) "شاهزاده" جدید باید دارو دسته "نفر قلبی" را حذف کند؛

(۲) ریخت و پاش افراطی مازاد اجتماعی که به انباشت سرمایه و بازتولید و تکثیر بعدی خود بورژوازی دیوانی ضرر می‌زند؛

(۳) حرکت ضد دیوانسالاری به رژیم جدید مشروعیت می‌بخشد. ۳۲

در همه کشورهای جهان سوم نوعی کمیسیون تحقیق وجود دارد. به گفته "جیمز اسکات، فساد همچون ملاتی است که یک بلوک اجتماعی محافظه‌کار را روی پا نگاه می‌دارد. در الجزایر، هر بنگاه اقتصادی به لحاظ سازمانی به یک بخش خاص اقتصادی پیوند می‌خورد، اما ضوابط عملیاتی برای تشخیص این کار به طور مستحکمی تعریف نشده بود. دامنه فعالیت آنها بسرعت گسترش می‌یافت. از آنجا که هر واحد اقتصادی مشغول بهره‌دهی و سودآوری خود است، این واحدها شروع به رقابت با یکدیگر در بازار ملی کردند. کنترل قدرت سیاسی مرکزی بر بنگاههای دولتی، بسیار سست است. در دوره اولیه، یک واحد اقتصادی دولتی حفظ می‌شد حتی اگر سود چندانی را هم نمی‌توانست به بار بیاورد. تا زمان تأسیس "دادگاه رسیدگی" (۱۹۷۸)، کنترل مالی دولت بر واحدهای اقتصادی عمومی چندان وجود نداشت. بسیاری از این واحدها نه فقط به لحاظ اقتصادی بلکه به لحاظ سیاسی قدرتمند شدند. غالباً "نتیجه" این حالت آن بود که این واحدها قادر بودند حتی آمال برنامه‌ریزان برجسته اقتصادی کشور را به مبارزه بطلبند. ۳۶

## ۶. بحران قریب الوقوع و تلاش برای اصلاحات

بر اساس اصلاحات اقتصادی اوایل دهه هشتاد، شرکت‌های عمده دولتی مجبور شدند که فعالیت‌های بی‌ارائه به طور مستقیم به تخصص بخش مربوطه‌شان ارتباط نداشت، کنار بگذارند. هسته پنهان ادعای دولت این بود که ناکامیهای واحدهای اقتصادی دولتی به واسطه خارج بودن آنها از کنترل بوده است. این طور تصور می‌شد که با در هم شکستن این غولهای انحصارگرا، گستره تصمیمات اقتصادی بهیشتتر می‌شد و این امکان را می‌داد که این واحدها آسانتر در معرض کنترل و اداره سیاسی و اقتصادی "وزارت برنامه‌ریزی" قرار بگیرند. ۳۷ سوناتراک (Sonatrach)، شرکت دولتی نفت که بیشتر ۱۰۰ هزار نفر را در استخدام داشت، به سیزده واحد مجزا تقسیم شد. سونوکام (Sonocome)، که در کار وسایط نقلیه بود، به شش واحد تجزیه شد. علاوه بر این اصلاحات اداری، اعتبارات نیز راحت‌تر در دسترس

قرار می‌گرفت و تأسیس شرکتهای بازرگانی مشترک نیز تشویق می‌شد. ملاحظات دقیق بهره‌دهی ضروری شد. معاون وزیر بازرگانی به لیبرالی کردن اقتصادی با عنوان سوسیالیسم بازاری اشاره کرد.<sup>۳۸</sup> با قانونگذاریهای جدید در ژانویه ۱۹۸۸، فرایند تجزیه شرکتهای غول‌پیکر دولتی به نقطه عطفی رسید. این قانون جدید (۸۸/۵۱ مورخ ۱۲ ژانویه ۱۹۸۸) به مدیران اختیار می‌دهد که واحدهای مربوطه‌شان را برطبق قانون سود هدایت کنند.

تا این زمان، بورژوازی دولتی، در مقابل به کار بستن قوانین بازار آزاد مدل غربی که مورد حمایت صندوق بین‌المللی پول بود، مقاومت کرده است. در حال حاضر، آن قوانین دیگر به نفع آن طبقه نیست. علاوه بر چیزهای دیگر، آن قوانین، علت وجودی بورژوازی دولتی را نفی خواهند کرد. با این حال، همان‌طور که جیمز پتراس (James Petras) گفته است، نظام بینگانهای آزاد می‌تواند در دستور کار درازمدت باشد. بعروور که بعضی واحدهای دولتی سودآور شوند و یک بخش خصوصی ثروتمند دارای ارتباط با مقامات بلندپایه اجرایی شرکتهای دولتی رشد کند، فشارهایی در جهت خصوصی‌کردن واحدهای سودآور و تحت مالکیت دولت و نگهداشتن واحدهای کمتر سودده، وجود خواهد داشت.<sup>۳۹</sup> یکی از قوانین مصوب ژانویه ۱۹۸۸، با هدف تجدید سازمان مدیریت آن دسته از بینگانهای بخش دولتی که در اوایل دهه هشتاد تجزیه شدند، بر این گرایش تأکید می‌کند. مدیران منابع مالی‌شان را خود تأمین می‌کنند، و از آن سهم، نظامی از فروش سهام ایجاد شده که به خصوصی کردن نهایی بخش دولتی توان تازه‌ای خواهد داد.

به دنبال تصمیم سیاسی مبنی بر دعوت به صنعتی شدن سریع، توزیع نامتعادل درآمد خواهد آمد و سیاست ریاضت‌کشانه بعدی نیز تقریباً به طور کامل بر دوش طبقات پایین‌تر حمل می‌شود. در دهه هشتاد اختلاف دستمزدها در الجزایر متجاوز از ۲۵ به ۱ بود، البته به شرطی که علاوه بر اختلاف دستمزدهای رسمی، تصام جوایز و عایداتی را که در اختیار طبقه بالا قرار می‌گیرد، به حساب آوریم. این طبقه بالا، مدیران اجرایی عالی‌رتبه، دستگاههای اداری مرکزی و محلی، افسران رده بالای ارتش، و مدیران واحدهای اقتصادی مختلف را - که در اروپای شرقی "نومن کلاتورا" خوانده می‌شوند - در بر می‌گیرد. عملاً این درآمد عمدتاً شامل موارد مصرفی پرهزینه‌ای همچون اتومبیل، ویلا، خدمتکار، راننده، هدایای مخصوص، و کلاً "کالاهای مصرفی دست نیافتنی با قیمت کم، می‌شوند. این مدیران، افسران، و مقامات بلندمرتبه قادرند که بخش عظیمی از مازاد اجتماعی را به خود اختصاص دهند، و بدین ترتیب، یک طبقه استثمارگر را تشکیل دهند.

به واسطه راهبرد کلی توسعه (تکنولوژی وارداتی گرانبیشت) ، از همان آغاز، هزینه ایجاد مشاغل جدید بسیار بالا بوده است. در سال ۱۹۷۷، تخمین زده می‌شد که ایجاد فقط یک شغل در صنایع پتروشیمی یا فلزی نزدیک به نیم میلیون دینار خرج برمی‌دارد.<sup>۴۰</sup> برطبق آمارهای رسمی، میزان بیکاری بیسن سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۷، از بیش از ۳۵ درصد به اندکی بیش از ۲۵ درصد کاهش یافت. به هر حال، حتی اگر ارزش ظاهری این ارقام نیز مورد قبول باشد - که در بهترین حالت، ادعای مورد تردیدی

است - تمام واقعیت اجتماعی را منعکس نمی‌کنند. این ارقام شامل "جمعیت فعال" که همگی ۱۵ تا ۱۸ ساله هستند (در آن موقع، ۷ درصد جمعیت) و نیز جمعیت بین ۵۹ تا ۶۵ ساله را (در آن موقع، ۳ درصد جمعیت) نبوده‌اند. <sup>۴۱</sup> از این گذشته، نیم میلیون مهاجر مقیم در اروپا نیز ملحوظ نشده‌اند. میزان واقعی باید بیش از یک سوم کل نیروی کار باشد. اگر زن‌ها را نیز در نظر بگیریم (که آمار رسمی آنها را کاملاً نادیده گرفته است)، می‌توان اظهار داشت که سیاست دولت در حدود دو سوم کل نیروی کار را کنار گذاشته است. <sup>۴۲</sup> در طرح ریاضت اقتصادی که اخیراً "تحمیل شده است، میزان بیکاری شهری به ۴۰ درصد رسیده، که این یک وضعیت بالقوه انفجار آمیز را ایجاد کرده است.

الجزایر نه تنها مشاغل کمی ایجاد کرده است، بلکه مشاغل ایجاد شده هم عمدتاً "مشاغل پشت میز نشینی" بوده است و این در جامعه‌ای صورت گرفته که هنوز اساساً "روستایی هستند. طبعاً" در زمان استقلال، حکومت، دستگاه حکومتی را "الجزایری" کرد. این کار یک گام اولیه، اساسی به سوی ایجاد یک طبقه جدید نیز بود. یک برآورد در سال ۱۹۸۲ نشان داد که سالانه در حدود یک سوم بودجه کشور صرف آموزش و پرورش می‌شود، که آشکاراً زمینه فنی صنعتی شدن را تشکیل می‌دهد. <sup>۴۳</sup> بین سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۸۰، نظام دانشگاهی الجزایر نزدیک به ۳۲ هزار فارغ التحصیل تربیت کرد. در فاصله میان ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ نیز ۴۳ هزار نفر دیگر فارغ التحصیل شدند. <sup>۴۴</sup> در سال تحصیلی ۱۹۸۷-۸۸، نزدیک به ۲۰ هزار دانشجو در دانشگاه‌های الجزایر ثبت نام کردند. تا همین اواخر، دولت اشتغال فارغ التحصیلان دانشگاه را تضمین می‌کرد تا بدین وسیله روشنفکران را به یک متحد رژیم تبدیل کند. به هر حال، بحران جاری این وضعیت را عمیقاً "دگرگون کرده است. بسیاری از تحصیل کرده‌ها، بعضاً حتی با مدارک بالاتر از لیسانس، قادر نیستند شغل‌هایی را که تا پیش از این حق آنها شمرده می‌شد به دست آورند.

غالباً "توسعه نیافتگی را با نبود کارکنان آموزش دیده توضیح می‌دهند. در مورد الجزایر، قضیه چنین نیست. اول آنکه، دستگاه اداری دولتی و بخش‌های اقتصادی انباشته از تعداد بیش از حد کارکنان است که در نتیجه از تعداد بسیاری از کارکنان آموزش دیده به حد کفایت بهره‌گیری نمی‌شود. دوم آنکه، باید تعداد انبوه الجزایریان ماهر را که در خارج زندگی می‌کنند، در نظر گرفت. حداقل یک سوم از پزشکان الجزایری موجود در دهه ۷۰، اکنون در اروپا زندگی می‌کنند. تقریباً "یک پنجم تمام کارگران ماهر الجزایری در اروپا، و در صدر همه فرانسه، به سر می‌برند. استراتژیهای برنامه‌ریزی الجزایر از مدتها پیش به خوبی از این مسئله آگاه بوده‌اند. <sup>۴۵</sup> این، تناقضی مسخره به نظر می‌آید که یک کشور فقیر، توسعه نیافته و نیازمندی نیروی کار ماهر، در بهره‌برداری از نیروی موجود نیز خود را ناتوان بیابد.

آنچه که الجزایر ندارد، کارکنان آموزش دیده نیست، بلکه یک راهبرد یکپارچه و هماهنگ در رابطه با رشد آموزشی است. هیچ تلاش جدی برای متوقف کردن فرار مغزها وجود ندارد. در واقع می‌توان ادعا کرد که ممکن است دولت این حرکت را همچون سازوکاری برای خلاص شدن از دست بخش

قابل توجهی از جمعیت، تشویق کند؛ جمعیتی که در صورت ماندن می‌توانست در ناآرامی سیاسی، مثلاً " در رهبری حاشیه‌نشینان و بیگاران، سهم زیادی داشته باشد. ۴۶

با در نظر گرفتن کمبودهای دائمی، بیگاری، تورم سنگین، بحران مسکن، و غیره، روشن می‌شود که وضع زندگی طبقات کارگری‌سها با بدتر شده است. از این گذشته، یک سیاست دولتی "پاکسازی" برخی از مناطق شهری نیز وجود داشته است. در شهرهای ساحلی، کنترل اتفاقی هویت افراد، یکبخش عادی از زندگی روزمره است. از ۱۹۸۲، پاکسازی مناطق کثیف و پرجمعیت شهری تنها به وخامت بحران مسکن افزوده است. بیش از یک میلیون نفر از ساکنان این مناطق در شهرهای اُران، قسطنطنیه، و الجزیره، بی‌خانمان شده و به روستاهای اولیه‌شان بازگردانده شده‌اند. هنگامی که این سیاست کنترل ورود و "جابه‌جایی اجباری" توسط رژیم سفید آفریقای جنوبی اعمال می‌شود، دولت الجزایر آن را بشدت (و کاملاً "درست") محکوم می‌کند؛ اما همین سیاست در الجزایر، پسگ سیاست دولتی مشروع تلقی می‌شود. فرض بر این است که وقتی ستمگری علیه افراد ضعیف و بی‌پارویاور، از جانب سفیدها اعمال شود، وضع با زمانی که از جانب "خودی‌ها" اعمال می‌شد، اساساً با هم تفاوت دارد.

#### ۷. پاسخ و مقاومت از پایین

در اوایل دههٔ شصت، واحدهای محلی دارای ساختارهای اقلیت (و نه بسیار متمرکز)، سهم مهمی در آموزش سیاسی و بیشتر اعتصابات آن دوره داشتند، که به صورت محلی و یا دخالت ناچیزی از جانب مرکز، در مورد آنها تصمیمگیری می‌شد، در بسیاری موارد، کارگران دولت را مجبور به ملی کردن کارخانه‌هایی می‌کردند که از چنگ ساکنان ستمگر و بدنام آنها بیرون کشیده بودند. ۴۷ به هر حال، این حرکت خود-جوش توده‌ای برای دولت جدید "سوسیالیست" و حزب "جبهه آزادیبخش ملی" خوشایند نبود، چراکه آنها ساختار غیرمتمرکز اتحادیه عمومی کارگران الجزایر را به مثابه یک چهارچوب احتمالی برای ظهور کنترل مستقیم کارگران بر امور در آینده می‌دیدند. این تضاد میان اتحادیه عمومی کارگران الجزایر و "جبهه آزادیبخش ملی" به حمله‌ای علیه اتحادیه‌ها منجر شد. ۴۸ این حمله در اولین کنگره اتحادیه عمومی کارگران در ۱۹۶۳ آغاز شد و طی چند سال بعد ادامه یافت. مثلاً، در ۱۹۶۷ کارگران اعتصابی نفت عجولانه اخراج شدند و این مسئله باعث شد که نشریه اتحادیه عمومی کارگران الجزایر با نام "انقلاب و کار" (Revolution et travail) از عناصر "بورژوازی جدید" که برای اخراج فعالان و نمایندگان منتخب کارگران این همه شتابزده است و در این کار هیچ تأملی را روا نمی‌دارد، انتقاد نمود. ۴۹

پیامدهای آن قضیه منجر به تهدید یکا اعتصاب عمومی از سوی اتحادیه عمومی کارگران در سال ۱۹۶۷ شد، اما جناح میانه‌رو فدراسیون این بحث را پیش کشید که اعتصاب در زمان مشکلات اقتصادی کار درستی نیست. پس از یک کودتای نافرجام از سوی جناح چپ در چند ماه بعد، بیشتر سندیکالیستهای انقلابی دستگیر شدند و دولت، کاربرد سیاست خود را برای ایجاد پیوند اساسی میان جنبش اتحادیه‌ها و دولت حزبی، با جدیت آغاز کرد. "کاید احمد" رهبر حزب "جبهه آزادیبخش ملی" هدف این سیاست جدید را

چنین اعلام کرد:

"تغییری بنیادین در ساختارهای اصلی سندیکایی به منظور جلوگیری از انتقادهای بی‌خاصیت در آینده. ما تصمیم گرفته‌ایم که همه سازمانهای ملی را تحت فرمان مستقیم کمیساریای ملی حزب قرار دهیم. این فرصت خوبی برای حذف عناصر مخربی است که در حزب سازمانهای ملی نفوذ کرده‌اند." ۵۰

به هنگام تشکیل سومین کنگره اتحادیه عمومی کارگران، حزب جبهه آزادپیش ملی، ضمن تکرار تاکتیکهایی که در اولین کنگره ۱۹۶۳ مورد استفاده قرار گرفت، پیشاپیش هیئتها را انتخاب کرده بود. ساختارهای عمودی شدیداً متمرکز ایجاد شد، و عمر خودمختاری محلی جدا به سر آمد. در ۱۹۶۹، نشریه خود فدراسیون، در توصیف نقش تازه اتحادیه عمومی کارگران چنین نوشت:

"اتحادیه عمومی کارگران الجزایر شریک ضروری و مکمل حزب است و باید بدون هیچ بحثی، در تحقق اهداف تولیدی مشارکت داشته باشد." ۵۱

"المجاهد"، روزنامه حزب، با عنوان کردن این که وظیفه اتحادیه عمومی کارگران تحکیم نظم و احساس مسئولیت در میان کارگران است، آن نوشته را طنین بیشتری بخشید. ۵۲ وزارت کار اعلام کرد که در یک فضای آکنده از تضاد و تنش، توسعه ملی ناممکن است و لذا متوقف کردن کارها باید پایان یابد. ۵۳

بدین ترتیب، اتحادیه عمومی کارگران به یک زاینده دولتی و یک واسطه میان دستگاه حکومتی و طبقه کارگر تبدیل شد. اتحادیه‌ها دیگر نمی‌توانستند نماینده منافع کارگران باشند. به جای آن، اتحادیه می‌بایست به انجام تصمیمات دولت کمک کند؛ نهاد مسئول انجام این سیاست نیز وزارت کار بود. منافع دولت و منافع کارگران به مثابه اجزای لاینفک نگاه می‌شد. ۵۴ فرض تعیین کننده این است که دولت، دولت کل مردم است و تصور اینکه بین کارگران دولت می‌تواند تضادهایی وجود داشته باشد، حرف پوچی است. به همین جهت در قانون کار ۱۹۷۸، اعتصاب در بخش دولتی، به عنوان یک تخلف قانونی شمرده شد. ۵۵

به هر حال، با الحاق اتحادیه عمومی کارگران به ساختار دیوانسالاری، همه فعالیت‌های اعتراضی طبقه کارگر به پایان نیامد. اقدامات خودجوش تکذیب و مخالفت با اتحادیه عمومی کارگران، به شکل اعتصابهای پشت سرهم به قدری شدید شد که بومدین ناچار شد طی نطقی در هیئت اجرایی اتحادیه عمومی کارگران آنها را به رسمیت بشناسد. ۵۶ این مبارزه اعتراضی را که در تمام سالهای دهه هشتاد ادامه یافته است، می‌توان به دو دسته مختلف، اما مرتبط، تقسیم کرد. دسته اول، اعمال جمعی سازمان یافته نظیر تظاهرات، اعتصابات، دادخواستها و غیره است. این حرکات در میان کارگران باراندازها، نانوائیان، کارگران کارگران صنعت مونتاز، شاغلان در مؤسسه دولتی لهنیات، و کارگران نساجی صورت گرفته است. در فاصله ۱۹۶۷ تا ۱۹۸۵، تعداد اعتصابهای بخش دولتی بیش از پانزده برابر افزایش یافت، در ۱۹۸۶



و نیز در پاییز ۱۹۸۸، دست از کار کشیدنهای خودجوشی در اعتراض به برنامه ریاضت اقتصادی دولت و تأثیر توانفرسای تورم شدید بر سطح زندگی، صورت پذیرفته است. ۵۸

شکل دوم این فعالیتهای اعتراضی، مشخصه فردی دارند و عبارتند از خرابکاری، تأخیر، غیبت، استفاده بیش از حد از مرخصی استعلاجی، و نافرمانی. به گفته هیئت مدیره "سون الک" (Sonelec = شرکت دولتی الکتریکی - الکترونیکی) غیبت، به نوعی مبارزه جمعی شبیه به اعتصاب تبدیل شده است.

ضمن اینکه "طبقات سیاسی" ملیگرا، با کسب کنترل سیاسی و اقتصادی و مهمتر از همه نظامی بر جامعه خود را به یک طبقه جدید تبدیل کردهاند، اما نتوانستهاند یک موقعیت برتر (به تعبیر گرامشی) پیدا کنند. مشروعیت بلوک حاکم دایما "در معرض سؤال است و نهایتاً" این بلوک با تهدید استفاده عملی از زور است که بر سست قدرت حفظ می شود. آن "ملات فرهنگی" که برای پیوند دادن یک جامعه پاره پاره مورد نیاز است، در الجزایر وجود ندارد.

بیدایش اخیر چیزی که "بنیادگرایی اسلامی" خوانده می شود، تنها یک جنبه از این امر است بیش از دو دهه مدرنیسم و صنعتی کردن، اکثریت قاطع مردم را از توهم درآورده است. همان طور که "ماکسیم رودنسون" اشاره کرده است، آنها بی که از فرایندهای اجتماعی جدید سود بردهاند، غالباً "سوی" شکاکیت، لیبرالیسم مذهبی، آزادی رفتار، ... یک خداگرایی مبهم، یا حتی بی خدایی "حرکت کردهاند. در همان حال، فقرایی که از این فرایندها سودی نبردهاند، و در واقع، وضع خود را بدتر از قبل می بینند، "بیشتر متمسک به اسلام، در سخت ترین و سنتی ترین شکل آن" شدهاند. بدین ترتیب، آنها "خشم و اتهام خود را به سوی امتیازات ثروتمندان و قدرتمندان جهت می دهند" ۵۹

دهه هشتاد شاهد ظهور مساجد "مستقل" یا "پشتوانه" مالی اشخاص خیر و نیز پولهایی بوده است که سواً شان از سراسر کشور می فرستاده اند. این مساجد در هر جایی که در دسترس باشند ساخته می شوند: کارخانه، آپارتمانها، مدارس، کارخانهها، بیمارستانها، و حلبی آبادها. علاوه بر این، بیش از ۵۰۰۰ مسجد دولتی در الجزایر وجود دارد. اما تصور اینکه این تجدید حیات مذهبی جامعه را به سوی نوعی عصر تاریک مذهبی عقب خواهد راند، یک تصور ضد تاریخی است. این موضوع تنها می تواند بخشی از جنبههایی را که دنیوی و غیرروحانی شده - مثل مسئله زنان - بازگرداند، یا اینکه از اقدامات بیخبرانه مدعی جلوگیری کند. در اساس، بنیادگرایان دارای هیچ نوع طرح توسعه جدیدی نیستند. حداقل، در فضای مرکزیت بیستی کلمه، همگی آنها فعالیت اقتصادی آزاد را قبول دارند.

در سالهای دهه ۱۹۸۰، نیروی اجتماعی جدیدی که نفوذ شدیدی بر سیاستهای دولت داشت، عبارت بود از جوانان ۶۰، بیگاران، و توده های حاشیه نشین شهری. در الجزایر، برخلاف اروپای قرن ۱۹، طبقه کارگر صنعتی در نقطه کانونی تحول اجتماعی قرار ندارد. این نیروی جدید از اینکه توسط مردم گرایی، زبان و اسطوره های رسمی - یعنی مثلاً "سیاستهای خرده بورژوازی که با مبارزه آزادپخش

ملی و "مدرنیزاسیون" پس از استقلال همراه شده - اداره و کنترل شود ، بشدت سر باز زده است و لفاظیهای خرده بورژوازی رادیکال ، که برای تحت الشعاع قرار دادن مبارزه طبقاتی داخلی ، بر مبارزه خارجی ، با امپریالیسم بیش از حد تأکید می کند ، دیگر ابزار مؤثری برای بسیج توده ها نیست . بخصوص این حالت در رابطه با نسل بعد از استقلال صادق است . از درون این گروه اجتماعی است که جنبش بنیادگرایی بسرعت پیش می رود . آنها ، با احساس بیگانگی نسبت به جامعه ای که به آنها هیچ امکان اقتصادی ، فرهنگی ، اجتماعی یا سیاسی نمی دهد ، در معرض پذیرش تعالیم اساساً "روانی و فرهنگی مذهبی" قرار دارند . به هر حال ، این گروه آماده است تا برای هر حرکت سیاسی که موجب رهایی آنها از بیپهودگی ، ملال و فقر شود ، خود را وقف کنند . اما واقعیت این است که طی بیش از یک ربع قرن ، هیچ مجرای سیاسی قانونی بجز ساختار استبدادی سخت شده و انعطاف ناپذیر حزب "جبهه آزادیبخش ملی" وجود نداشته است . با توجه به این واقعیت ، انتظار می رود که توده جوانان بی رغبت ، بی کار و حاشیه نشین ، برای رهایی از ناپساامانیها و بغض اجتماعی خود ، به مساجد و بنیادگرایی مذهبی روی بیاورند . مساجد تنها جاهایی هستند که این کار منع قانونی ندارد . البته روحانیون نیز مایلند که از این فرصت بهره برداری کنند .

#### ۸. نتیجه :

بوضوح معلوم است که طی بیش از دو دهه ، یک بحران نظام یافته یا ارگانیک در الجزایر در حال رشد بوده است . همان طور که در این مقاله بیان شده ، نخبگان دیوانسالاری حاکم مدتی است که نسبت به این بحران در حال گسترش آگاهند ، گوا اینکه شناخت آنان از پیچیدگیهای قضیه غالباً "قدری محدود" بوده است . همین آگاهی دیوانسالاری برپایه ثباتی است که باعث اقدامات اصلاحی مصرانه ، گرچه تشنج آمیز ، آن می شود . این تلاشها همیشه با بی میلی و به طور ناکارا اجرا شده اند ، چون هرگونه اصلاحات عمیق ممکن بود که برخورداری همیشه ناپدیدار طبقه دولتی را از ثبات به خطر اندازد .

شروع کامل و همه جانبه بحران ، نزدیک به یازده سال ، به واسطه افزایش قیمت های نفت در دهه هفتاد ، رفع شده است . طبقه دولتی که از دلارهای نفتی به وجد آمده بود ، دست به یک ریخت و پاش پر خرج زد . طرحهای سرمایه گذاری عظیم توهم ثروتمند و کامیاب بودن را ایجاد کرد و به دیوانسالاری اجازه داد تا قدرت را نگاه دارد . سرریز درآمدهای نفتی موجب شد که اندکی از آن خواه ناخواه نصیب توده های کارگر شود .

با این حال با شروع کاهش قیمت نفت در دهه هشتاد - نخست آرام و بعد با سرعت - تصویر دگرگون شد . این سقوط غیرمنتظره قیمت نفت ، به همراه سیاستهای لیبرالی کردن اقتصادی که در اوایل همان دهه به کار بسته شده بود ، در ۱۹۸۶ ، به یک نقطه عطف رسید . با تصویب قوانین جدید اصلاحات ارضی در سال ۱۹۸۷ ، که در جریان آن آنچه که قبلاً "انقلاب ارضی" خوانده می شد عملاً کنار گذاشته شد ، آخرین نشانه انقلاب الجزایر ، به مثابه تلاشی برای بنای یک جامعه "سوسیالیستی" پس از استعمار ، محو شد . و یکی از روایت های موفق توسعه در جهان سوم بسرعت رو به تلاشی گذاشت

کاهش درآمدهای نفتی در الجزایر نیز همانند سایر کشورهای صادرکننده نفت بلافاصله بر سیاست دولت تأثیر نهاد. نیجریه و مکزیک تنها دو نمونه برجسته دیگر به شمار می آیند. بسیاری از طرحهای اجتماعی و اقتصادی یکپارچه کنار گذاشته شده و از برنامه ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۹ الجزایر حذف شدند. برای نخستین بار طی دوره پس از استقلال، دولت آشکارا به وجود یک "ارتش ذخیره" از بهیکاران در الجزایر، اشاره می کند. اخراج هزارتا هزارتای کارگران مسطحای عادی شده است.<sup>۶۲</sup> شرایط زندگی اکثریت وسیع، به طور ناگهانی و چشمگیری بدتر گشته. حال آنکه شرایط زندگی اقلیت ثروتمند حتی بهتر نیز شده است. در الجزایر، این دولت رفاهاگستر است که "در حال فروپاشی" است.

زمانی که در سال ۱۹۸۴ بیش از ۹۵ درصد درآمدهای دولت را تشکیل می داد، تاکنون به طور محسوسی رابطه میان دیوانسالاری و توسعه، میان سیاست و اقتصاد، و میان دولت و جامعه را شکل داده است. اما اخیراً کارکرد دولت بنا به بحثهای رسمی ایدئولوژیکی-سیاسی رسمی، هدایت "بحران اقتصادی" است. دولت دیگر نمی تواند "حاتم بخشی" کند. به مردم گفته می شود: "وقت آن است که دوباره به کار روی آوریم".

از زمان استقلال، مشروعیت نخبگان دیوانسالار دولتی، عمیقاً ریشه در میراث اجتماعی و سیاسی مبارزه مسلحانه داشته است. با کاهش سریع درآمد نفت، سنگینی خسارات به طور محسوسی بر دوش اکثریت محروم منتقل شده است. این، به نوبه خود، موجب آن شده که اکثریت وسیع، مشروعیت خود دولت را زیر سؤال ببرد.

بسیست و هفت سال پیش، فرانتس فانون مقاله ای نوشت به نام "دامهای آگاهی ملی".<sup>۶۳</sup> در آن مقاله، فانون، با کنایه ای که تنها تاریخ می تواند مانند آن را بگوید، چهارچوب بخش اعظم آن چیزی را که بعداً "تاریخ سیاسی الجزایر پس از استقلال شد، ترسیم کرد. او خرده بورژوازی ملی، یعنی همان طبقه ای را که می بایست بیشتر جهان سوم را به سوی استقلال هدایت می کرد، مورد حمله قرار داد. وی، به طریقی غیر مستقیم (حمله ای که در آن موقع غیر سیاسی بود)، به همقطاران انقلابی اش هشدار داد که یا جای پای جوامع "دولت گرا"ی اروپای شرقی نگذارند. او از "آن دیکتاتوری شهیر" انتقاد کرد که طرفدارانش آن را ضروری و حیاتی می دانستند، رژیمی که تظاهر می کرد در کنار مردم است، "اما به زودی علیه آنها به کار می رود".<sup>۶۴</sup>

در واقع نباید فکر کرد که او به همزمانش در انقلاب الجزایر هشدار می داد، اگر نه در مورد چیزی که باید انتظار داشت، حداقل در مورد چیزی که باید در مقابل آن پایداری کرد. حتی قبل از به قدرت رسیدن جبهه آزادیبخش ملی، فانون در مورد ماهیت عناصر مسلط بر آن، آگاهی داشت. او مدعی بود که ملی گرای خام، صرفاً "وسیلهای برای پوشاندن مبارزه طبقاتی داخلی است. خرده بورژوازی ملی گرا یک آرزو داشت و آن گرفتن جای استعمارگران بود و نه تغییر بنیادی جامعه. او پیش بینی می کرد که یک حزب واحد مرتباً این داستان را تکرار خواهد کرد که دولت پس از استقلال، دولتی متعلق به همه مردم

است و بنابراین، حمله به رهبری آن، حمله به ملت است - یعنی خیانت. او چنین استدلال می‌کرد که در واقع، دولت تک‌حزبی، "... شکل جدید دیکتاتوری خردده بورژوازی است: بی‌نقاب، عریان، بی‌مبالات و بدگمان" ۶۵

در زمانی که مقاله حاضر در مراحل پایانی نگارش بود، شورش‌هایی متمرکز در مناطق شهری، و بخصوص در الجزیره، آغاز شد. دولت اعلام حکومت نظامی کرده، و گزارش‌های جدید حاکی از آن است که سربازان مقررات منع عبور و مرور شبانه را به اجرا درآورده‌اند و نیز مستقیماً به تظاهرکنندگان تیراندازی می‌کنند، که در نتیجه آن صدها گشته به جای مانده است. همان‌طور که در این مقاله سعی کرده‌ایم نشان دهیم، بحران جاری به هیچ‌وجه غیرمنتظره نیست، بلکه نتیجه مسلم سیاست‌هایی است که دولت الجزایر، از زمان به قدرت رسیدنش در سال ۱۹۶۲، دنبال کرده است. حتی اگر ناآرامی کنونی تمام شود و طبقه دیوانسالار دولتی وحدت خود را حفظ کند، (چیزی که به هیچ‌وجه قطعی نیست)، این فقط نشانه رسیدن به یک سکون موقتی است. حکومت‌هایی که برای باقی ماندن در قدرت، به‌زور مستقیم نیاز داشته باشند، آینده به شدت بی‌ثباتی در پیش روی دارند.

#### یادداشتها

1. Hamza Alavi, "The State in Post-Colonial Societies: Pakistan and Bangladesh", New Left Review, Nr. 74, 1972.
- (۲) همان منبع. ضمناً "برای یک بحث کامل راجع به رابطه میان دولت جهان سوم، سرمایه محلی و سرمایه خارجی در رابطه با برزیل، نگاه کنید به:  
Peter Evans, *Dependent Development: the Alliance of Multinational, State, and Local Capital in Brazil*, Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1979.
3. Marnia Lazreg, "Bureaucracy and Class: The Algerian Case Dialectic". *Dialectical Anthropology*, Vol. 4, 1976, p. 295.
- (۴) لنین، طبقه را بدین شکل تعریف می‌کند: "ما طبقه را گروه‌های بزرگی از مردم می‌خوانیم که به واسطه این عوامل از هم متمایز می‌شوند: جایگاهی که در یک نظام تولید معین و به لحاظ تاریخی تثبیت شده، اشغال می‌کنند؛ روابطشان با ابزارهای تولید؛ نقش آنها در نظام اجتماعی کار؛ و نتیجتاً، روش کسب سهم از ثروت ملی که مصرف می‌کنند، و اندازه این سهم، طبقات، گروه‌هایی از مردم هستند که به خاطر تفاوت موقعیت‌هایشان در یک نظام معین اقتصاد اجتماعی، یکی از آنها می‌تواند نیروی کار دیگری را تصاحب کند". نقل شده از:  
Tony Cliff, *State Capitalism in Russia*, London: Pluto Press, 1974, p. 166.
- (۵) برای یک تحلیل مختصر ولی دقیق راجع به سرمایه‌داری استعماری، نگاه کنید به:  
S. Demia, "Pour une Analyse Critique du Nationalisme Algérien",

Revue Algérienne des Sciences Juridiques, Économiques, et Politiques,  
Vol. XI, Nr. 4, 1974.

6. Sur la phase actuelle de la lutte des classes en Algérie .

"Document Marxiste" as cited by Serge Koulytchizky in L'autogestion, l'homme et l'état. L'expérience Algérienne, Paris: Mouton, 1974.

(۷) جملات "بی-بومار" وزیر اقتصاد نقل شده از:

Ian Clegg, Workers' Self-Management in Algeria, New York: Monthly Review Press, 1971, p.66.

(۸) به اثر دستان نوپرتیس (Destane de Bernis) که به طور اخص درباره وضعیت الجزایر است نیز نگاه کنید. مدل نوپرتیس در اثر زیر توضیح داده شده است:

J. Paelynck, La théorie du développement régional polarisé, Cahiers, ISEA, March 1965.

Les industries industrialisantes et l'intégration économique régionale", Archives d'ISEA, Nr. 1, Vol. XXI, 1968.

"Les industries industrialisantes et les options Algériennes".

Revue Tiers Monde, Nr. 47, 1971. For a critique of this model see

W. Andreff and A. Hayab, "Les Priorités industrielles de la planification Algérienne sont-elles vraiment industrialisantes",

Revue Tiers Monde, Vol. XIX. Nr. 76, 1978.

(۹) "ما باید مطالعه و تدریس نظام تایلور را در روسیه سازمان دهیم و به طور منظم بکوشیم که آن را پیاده کرده و مطابق با نیازهای خودمان به کار بیندیم". نقل شده از:

V.I. Lenin, "The Immediate Tasks of the Soviet Government" in :

Lenin Selected Works, Vol. II, Moscow: Progress Publishers, 1970, p. 663.

10. Samuel P. Huntington and James Nelson, No Easy Choice. Political

Participation in Developing Countries, Cambridge, MA: Harvard

University Press, 1976. This same point is persuasively made

with regard to the Soviet Union in Philip Corrigan, Harvie

Ramsay, Derek Sayer, Socialist Construction and Marxist Theory:

Bolshevism and its Critique, New York: Monthly Review Press,

1978, particular chapters 2 and 3.

11. Abdellatif Banachenhou, Planification et développement en

Algérie, 1962-1980. Algiers: Imprimerie Commerciale, 1980, p.49.

(۱۲) "برنامه" تریبولی (۱۹۶۲) و "منشور الجزیره" (۱۹۶۴) برنامه‌های تعیین سیاستی بودند که توسط جبهه آزادیبخش ملی به کار بسته شدند، و در آن زمان، به مثابه پیروزیهایی برای جناح "مارکسیست" حزب به شمار می‌آمدند. نگاه کنید به:

Rachid Tlemcani, *State and Revolution in Algeria*, London: Zed Press, 1986, pp. 74 and 93.

13. Djillali Liabes, "Sur la bourgeoisie privée", *Les Temps Modernes*, Nrs. 432-433, p. 111; and B. Elsenhans, "Contradictions", *Maghreb Review*, Vol. 7, Nrs. 3, 4, 1984, p. 65.

14. Benachenhou, *op.cit.*, p. 98.

15. *Economist Intelligence Unit*, 1973, Nr. 3, p. 7.

16. *Maghreb Review*, *op.cit.*, p. 65.

(۱۷) برای توصیف شرایط کاری بخش خصوصی، نگاه کنید به:  
B. Semmoud, *Canadian Journal of African Studies*, Vol. 16, Nr. 2, 1982, p. 286.

(۱۸) در ۸ نوامبر ۱۹۷۱ سرهنگ بومدین به برنامه اصلاحات ارضی به عنوان مرحله دوم انقلاب الجزایر اشاره کرد، مرحله اول، جنگ برای استقلال بود. نگاه کنید به:  
Keren Farsoun, "State Capitalism in Algeria", *MERIP Reports*, No. 35, p. 17.

19. Karen Pfeifer, *Agrarian Reform and the Development of Capitalist Agriculture in Algeria*, Ph. D. dissertation, American University, Washington, D.C. 1981.

20. J.P. Durand, "Le Redressement de l'Agriculture", *Le Monde Diplomatique*, Nov. 1986, p. 36.

21. *El Moudjahid*, 30 May 1988.

(۲۲) برای یک تحلیل جامع از این نظریه، نگاه کنید به:  
William D. Graf, "The Theory of the Non-Capitalist Road", in Brigitte H. Schulz and William W. Hansen, eds., *The Soviet Bloc and the Third World: The Political Economy of East-South Relations*, Boulder, CO: Westview Press, 1988.

23. *Middle East Executive Reports*, March 1982, p. 5.

24. *Euromoney*, October 1977, p. 64.

(۲۵) در ارتباط با ترجیح بومدین به معامله با شرکتهای آمریکایی، در مقابل شرکتهای اروپایی، نگاه کنید به:

*Nouvelles Économiques*, 152, Feb. 1975. With regard to Algerian-US

- relations see william Quandt, "Can we do Business with Radical Nationalists?- Algeria: Yes", *Foreign Policy*, Vol.7, Summer 1972.
26. Middle East Executive Reports, July 1983, p.10.
27. T. Baumgartner and T. Burns, "Technology and the Development Debate: Limitations of NIEO Strategy", *Alternatives*, VII, 1981, p.317.
28. For a discussion of Eastern Europe's export of 'turnkey' plants to the third world see Patrick Gutman, "The Export of Complete Plants with Buy-Back Agreements: A Substitute for Direct Investments in East-South Relations (a Working Hypothesis)", in Schulz and Hansen, op.cit.
29. Annual Report, Algerian Ministry of Finance, 1980.
30. J.Perrin, *Les Transferts de Technologie*, Paris: Le Découverte, 1983, p. 58.
31. See National Charter, Ministry of Information, 1981, pp.82-84.
32. Ibid., p.84.
33. Ibid., p.83.
34. این موضوع در مورد رژیمهای "دولت‌گرای" اروپای شرقی نیز به روشنی صدق می‌کند، خروش‌چیف / ایتالین، برژنف / خروش‌چیف، گورباچف / برژنف، هونکر / آلبریخت، گیرگ / گومولکا، کانیا / بیوک، دویچک / نیوتسی، هوراک / پیوچک، و غیره.
35. James Scott, *Comparative Political Corruption*, Englewood Cliffs, NJ, 1972, p.IX.
36. CNES Document, 1971, p.60.
37. R. Osterkamp, "L'Algérie entre le plan et le marche: Points de vue récents sur la politique économique de l'Algérie", *Canadian Journal of African Studies*, Vol. 16, No.1, 1982.
38. The New York Times, May 1982.
39. James Petras, "The Peripheral State", *Journal of Contemporary Asia*, Vol. 4, 1982, pp.418-19.
40. Said Chikhi, *Institution Syndicale et Formation Sociale*, MA Thesis, University of Algiers, March 1977, p.50.

(۴۱) در یک گزارش وزارت برنامه در سال ۱۹۸۰ آمده بود که حداقل ۱/۱ میلیون جوان اصولاً "نه شغلی دارند و نه آموزشی دیده‌اند".

42. J.Schnetzler, "Les effets pervers du sous-emploi à travers l'exemple Algérien", Canadian Journal of African Studies, Vol. 14,3,1980, p.465.
43. Ibn Mobarek, "La politique d'industrialisation et le développement de couches intellectuelles en Algérie, Revenue d'histoire Maghrebine, Nos. 27-28, Dec. 1982, p.255.
44. Le Monde Diplomatique, Nov. 1986, p.33.
45. Le Monde, 7 March 1984.
- ۴۶) این مقر نیز به واسطه تصمیم اخیر فرانسه در مورد محدود کردن تعداد پروانه اقامت و جواز کار، به الجزایریها تا حدود زیادی کاهش یافته است. این امر تنها موجب تعمیق مسائلی خواهد شد که جوانان ناراضی شهری با آن دست به گریبانند.
- ۴۷) منشور اتحادیه عمومی کارگران الجزایر (۱۹۶۹) اشاره می کند که در مرحله اولیه پس از انقلاب، تحت فشار کارگران مبارز، دولت ناچار شد که برخی کارخانه های متعلق به خارجیان مقیم الجزایر را ملی کند.
48. Révolution et Travail, 25 July 1967.
49. Ibid., 20 Nov. 1967.
50. Cited in F. Weiss, Doctrine et action syndicale en Algérie, CUJAS, Paris 1970, p.347.
51. Révolution et Travail, 23 May 1969.
52. El Moudjahid, 10 May 1969.
53. Project of Labor Charter, MTAS, P. 41.
54. Charte et Code de la Gestion Socialiste des Entreprises, p. 10
55. General Statut de Travailleur, Article 182.
56. Dersa, L'Algérie en débat. Luttes et développement, Cedetim/Maspero, Paris, 1981, p.137.
57. Said Chikhi, "La classe ouvrière aujourd'hui en Algérie", Les Temps Modernes, No. 432-433, 1982, pp. 57-80.
- ۵۸) اگرچه بیشتر اینها در وسایل ارتباط جمعی الجزایر به صورت رسمی گزارش نشده اند، اما از طریق صحبت های رایج در افواه و مطالعه استنباطی مطبوعات معلوم شده اند.
59. Maxime Rodinson, Marxism and the Muslim World, New York: Monthly Review Press, 1981
- ۶۰) از زمان استقلال، جمعیت الجزایر از حوالی ۱۱ میلیون نفر به بیش از ۲۳ میلیون نفر در سال ۱۹۸۷ افزایش یافته است، و پیش بینی می شود که تا سال ۲۰۰۰ به ۳۳/۵ میلیون نفر برسد. برآوردها گویای آن است که نزدیک به ۶۰ درصد از کل جمعیت الجزایر زیر ۲۱ سال هستند. مأخذ:



World Resources 1987, New York: Basic Books, 1987, p.248.

(۶۱) این ادعا مبتنی بر مشاهدات شخصی و صحبت با بسیاری از این جوانان بیکار و حاشیه‌نشین است.

62. Révolution Africaine, No. 1256, 25 March 1988, p.20.

63. Essay contained in The Wretched of the Earth, Harmondsworth: Penguin Press, 1967, pp.119-165.

64. Ibid., p.146.

65. Ibid., p.132.



# رهنمودهایی برای برنامه‌ریزی توسعه

رویه‌ها، روشها و فنون  
پرتال جامع علوم انسانی

سازمان ملل  
بخش همیاری فنی برای توسعه

مترجم: محمد هومن